

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

... ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا. فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ؛ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ؛ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ
بِإِذْنِ اللَّهِ.^۱

همراهان عزیزم! السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. در تاریخ ۶۹/۴/۳۰ نامه‌ای برایتان نوشتم؛ که این نامه، تتمه‌ی آن است. امیدوارم تاکنون آمادگی ذهنی و قلبی، تا آنجا رسیده باشد که: هر دو با هم، منتشر شوند و؛ به‌دست همه‌تان برسند.

در آن نامه، وعده دادم که: دو مجموعه را، برای تصدّی وظایف بالفعل مکتب قرآن، تعیین کنم. اما چون سالها است از شما عزیزان - دیده و نادیده - دورم؛ و اکنون هم، گرچه وضع ملاقات، بهتر شده، اما باز چون امکان تماس و مشاوره، از جمیع جهات، محدود است، نمی‌توانم به اطمینانی که اساس تصمیمی قطعی و نهائی است، برسم. و چون اصل «ما لا یدرک کُلَّهُ (جُلُّهُ)، لا یترک کُلَّهُ» در امور لازم، درست است، با امید به رحمت همه جانبه‌ی الهی، و با درک این امر که: شاید در میان شما، با اهلیت‌تر از بعضی انتخاب شدگان، باشند؛ و شاید در بین منتخبان هم، کسانی با صلاحیت کمتر از حد لازم، پیدا شوند، فعلاً اعضای دو مجموعه را به‌طور موقت، تعیین می‌کنم. خداکند: نیت سالم همه، چنان کند که زحمتهایشان، موجب رضای خدا گردد؛ تا برای خودشان، ذخیره‌ای مبارک باشد برای روزی که «یَقْرَأُ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ...»^۲؛ و برای مردم، مایه‌ی خیر و برکت.

اما پیش از معرفی آنان، توضیحی را درباره‌ی «سالم بودن نیت»، مفید می‌دانم، نه تنها برای آنان، بلکه برای همه‌ی عزیزان دیده و نادیده‌ام که یقیناً راضی نیستند: عمر کوتاه و زودگذر را، پوچ و بی ارزش، هدر دهند. انگیزه‌ی چنین انسانهایی در هر قول یا فعل، ممکن است به یکی از سه حالت باشد: ۱- گاهی، محرک، تنها خواست و رغبت است؛ و دیگر، توجّهی نمی‌شود به اینکه: آیا موضوع، خداپسند است یا نه؟ ۲- گاهی، شخص، بنا بر رغبت

۱- سوره‌ی فاطر آیه‌ی ۳۲

۲- سوره‌ی عبس آیه‌ی ۳۴

خود، تصمیم می‌گیرد؛ و بعداً می‌کوشد: تا موضوع را، خداپسند، به خود بقبولاند (مانند ماجرای «فیه‌که‌و توکلّ‌خه‌یاره‌کان»). یا مانند روش خودم در کار حدود دو سال تأمین معاش؛ که -الحمد لله- گرفتاری پر برکت زندان قزل قلعه پیش آمد؛ و دیگر -تا حدودی- بیدار شدم. این مطلب را - مانند همان داستان «فقیّ و توکلّ‌خه‌یار» - در همان روزهای پس از زندان، برای بعضی از عزیزان، تعریف کرده‌ام). ۳- گاهی، شخص، پیش از گرفتن تصمیم، صمیمانه به ارزیابی موضوع می‌پردازد. آنگاه اگر مطمئن شد که: مورد رضای خدا است (خواه، واجب باشد یا مستحبّ و یا مباح)، تصمیم می‌گیرد؛ و گرنه، صرفنظر می‌کند. امیدوارم: هم آگاهی، و هم اخلاصتان، در آن حدّ باشد که: توضیحی درباره‌ی سه صورت، و مسائل هر یک، لازم نباشد. اما یک «راه عملی»، برای رسیدن به درجه‌ای از فهم و کمال، که: به پوچی و فنا شدن حتّی یک «عمل» مان (به معنی اعم) با زمان و با حیات فنا شونده‌ی دنیا (مانند: *الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا*)، راضی نباشیم؛ و همّتمان، چنان بلند باشد که: همه‌ی اعمالمان، مشمول درجه و ارزش «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ؛ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»، گردد، این است که: درباره‌ی اقدامهای مهمّ - که کم پیش می‌آید -، خود را عادت دهیم (از قبیل سفارش حکما به تأمل پیش از گفتن): هیچ تصمیمی نگیریم تا با ارزیابی صمیمانه و بدون خود فریبی شخصی یا با تشاور با سایر صلاحیت‌داران، اطمینان یابیم که: موضوع، مقبول خدا است؛ و آنگاه، تصمیم بگیریم. اگر مدّتی، به این روش، پایبند شدیم، تدریجاً چنان می‌شویم که پیش از هر اقدامی کوچک هم، به ارزیابی صادقانه‌ی موضوع پردازیم؛ و هرگز دلمان به اقدامی راضی نشود تا از این طریق، به ارزشمند بودن و هدر نرفتن آن، اطمینان یابد. و اما اینکه: چرا در نظم و نثر، بر این قبیل تذکرها، زیاد اصرار دارم، دلیلهای فراوان دارد. یاران دیده و نادیده‌ی عزیزم! درباره‌ی خواهران و برادران جوان و نوجوان شما، بی- ادبی نمی‌دانم: اگر محبوبيّت تان را، با فرزند «تاقانه» ام محمّد ژیان گیان، مقایسه کنم. اما به- راستی درست‌تر آن است که بگویم: محمّد ژیان را، به اندازه‌ی یکی از شما دوست دارم.

۱- سوره‌ی کفّ آیه‌ی ۱۰۴

۲- سوره‌ی فاطر آیه‌ی ۱۰

زیرا محبوبیت مهمّ و عمده‌ی او هم، به این جهت است که: مانند شما، در مسلمانی، صادق است و خوش تیّت و خیرخواه مردم و دلسوز ستمدیدگان و الحمد لله ربّ العالمین. یادم هست: هنگامی که تازه تمییز یافته بود؛ به صفایش در مسلمانی (هم از جهت فردی و هم از حیث رابطه با دین و خلق) پی بردم، به او گفتم: رَوّله گیان! تا حالا تو را از جهت عاطفه‌ی نسبی و محبوبیت کودکی، دوست داشتم. اما از حالا که رشد یافته‌ای، و در مسلمانی، صادق و صمیمی هستی، به‌عنوان یک «برادر دینی» دوست دارم. و برایش توضیح دادم که این محبّت، چه اندازه با ارزشتر و نیز اساسی‌تر و بیشتر است ... و شما یک‌یک‌تان را، از ابتدا و همیشه، بر اساس همین محبوبیت است که دوست دارم. اما در مورد سالمندان‌تان، گفتن چنان عبارتی را بی‌ادبانه می‌دانم (هر چند، این نسبتها، مادّی است و مربوط به نزول در اجسام) و همچنانکه در نامه‌ی پیش اشاره داشتم: به‌راستی، مقیاسی را برای سنجش درجه‌ی محبوبیت‌تان، سراغ ندارم (چه جوان یا سالمند؛ چه محمّد ژیان یا دیگران). و عزیزان هم مسیرم! همچنانکه شما را دوست دارم، آن مردم از همه جهت ستمدیده را نیز دوست دارم (و غایت نهائی و عملی دوست داشتن شما، خدمت صادقانه است به همان مردم. پس، در واقع، به‌خاطر مردم است که شما را دوست دارم - به این صورت و در این درجه که هست - و اگر یکی از شما نسبت به خوشبختی مردم، و هدایتشان به سوی سعادت - که بالاترین خدمت است - بی‌اعتنا گردد، دلیلی ندارد که او را در حدّ یکی از خادمان، دوست بدارم). و چون شما را دوست دارم، کوشش می‌کنم که: دلهایتان، صاف و شفاف و، پاک از خصلتهای کفرآلود از قبیل خودخواهی، و کینه توزی، و بی‌محبتی نسبت به هر یک از یاران یا سایر مردم، و زنده و گرم با یاد همیشه‌ی پرمحبت و صمیمانه‌ی خدا، و با محبت محبوبان خدا، و محبت و خیرخواهی برای همه‌ی مردم - حتی دشمنان - باشد؛ و با این سرمایه‌های حیاتی، پر از جوش و، آماده‌ی غلیان و خروش باشد، تا آنگاه که علیرغم حضور و تلاش کسان و دوستان، جان، به وداع جسم و جهان و جهانیان خیزد، و آنگاه که تابوت حامل جسد ناتوانتان، بر شانه‌ها است، و آنگاه که قالب بی‌جانتان را به اوّلین منزل از منازل آخرت می‌سپارند و؛ دیگر همه، رهایتان می‌کنند، چنان باشید که به قول شاعر عرب، در برابر گریه‌ی مردم، خودتان، شاد و سرفراز باشید (به‌عکس هنگام ولادت)؛ و تازه، لذّت مبادی

حیات راستین انسانی، و لذّت صحبت انسانهای راستین را بچشید. و تنها داشتن چنان دلی است، که جهادتان را چنان ارزشی می‌بخشد که به این فوزها و به منزلت والای «سابقین بالخیرات» برسید؛ و بدون آن دل، هر چند هم خود را در جهاد، خسته کنید، و حتی خود را به کشتن هم بدهید، اگر گرفتار سرنوشت آنکه «ظالم لِنَفْسِهِ» است نگردید، از درجه‌ی «مُقْتَصِدِ»، بالاتر نخواهید رفت. و چون ملت عزیز محروم ستم کشیده و بلا چشیده و دلسوز کمتر دیده را دوست دارم، کوشش می‌کنم تا اگر خودم، لیاقت خدمتی درست و حسابی به آنان را نداشتم، از هر یک از شما، چنان مسلمانی جدی و باصفا و دارای دل با آن اوصاف بسازم، که راستی، نه شعاری و تبلیغاتی، به آن مردم نیازمند به دلسوز، خدمت کنید. آخر اگر یکی از شما، از حالا، با چنان اوصافی، مزین نگردد؛ و دلش، آنچنان، گرم محبت نشود، که امور و یادهای عاطفه انگیز، به جوشش آرد و، اشکش را به دیدگان زند، اگر فردا - خدا ناکرده - قدرتی را در دست گرفت، هرگز نمی‌تواند چنان خدمتگزاری دلسوز باشد که گرفتاریهای مردم، دلش را به جوش آورد و؛ راحت و آرامش را بگیرد؛ و یقیناً با مخالفان عقیده یا سیاست یا حتی آرزوهایش، همان درنده خوئیها را اعمال خواهد کرد، که دیگران را به خاطر آن، نفرین می‌کند. زیرا شرایط برخوردهای جوامع استعمار و استحمار زده، چنان است که: «مقتصدان» (= الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) و «ظالمان به خود» (= الْأَقَاسِيَةِ قُلُوبِهِمْ)، اگر به زمامداری برسند، با مخالفان (که به همان دلیل استعمار و استحمار زدگی، منطقشان فریب و خشونت است)، متوسّل به «مقابله به مثل» می‌شوند، که به خلاف عرف بشری، جایی در شریعت اسلامی ندارد (چون در این مکتب، نه ارزش هدف، و نه روش طرف، و نه هیچ عاملی، معیار «ارزش دهی» نیست. بلکه هر عملی، بر حسب خصوصیات خود، ارزیابی می‌شود؛ و سایر اعتبارات، ارزش ثانوی را دارند. مثلاً: دفاع در برابر حمله داریم؛ اما مثله کردن، یا کشتن زن و بچه و تخریب و افساد را - مگر اعیان نظامی - به عنوان مقابله به مثل یا هر عنوان دیگر، نداریم و...). و اگر یکی از شما چنان آدمی گردد، چه هدفی مناسب خواهد بود برای لعن و نفرین مردم، و نیز لعن و نفرین خدا و همه‌ی محبوبان خدا! و آیا عزیزانم اکنون راضی هستید: منی که چنین تحولات و احوالی را، یقینی می‌دانم، راضی یا بی تفاوت باشم به اینکه: یکی از شما، به چنان آینده‌ای که خود الآن، از دیگران، منفورش می‌دارید، گرفتار آید؟ من

از حالا، برای کسی که نخواهد دارای چنان قلبی رؤوف و حسّاس گردد (که راه آن، در «تیکسیری گه‌وره» نشان داده شده؛ و در شعری طولانی هم، که تتمّه، بلکه روح و مقصد «وصیّت‌نامه» است، - و هنوز به دست شما نرسیده - مسائل عمده‌ی برخورداری از چنان دلی، به میان آمده)، آن را می‌پسندم که: مسلمانی عادی و بی‌دخالّت در امور مردم، و تنها در حدّ یک طرفدار با علاقه‌ی مکتب قرآن بماند (که: هر چند، این مقصد بودن، منفور است، اما نسبت به ظالم به خود بودن، خیلی بهتر است). شاید به دلیل دوری و بی‌خبری از احوالتان، فردی باشد چنان «خشکی و اتوکشیدگی و متمدّن بودن!» را پسندد، و من برای عضویت در یکی از دو مجموعه، معرفی کرده باشم. چنان شخصی، خیر و سعادتش در آن است که: صادقانه اعلام کند که: هدف او، با آنگونه مسلمانی عاطفی، و خیرخواهی و مردم‌دوستی، سازگار نیست؛ و کنار بکشد (همچنانکه - البته از جهاتی، بلا تشبیه - بسیاری، در دوره‌ی انقلاب، بی‌خبر از «سرانجام دوستی و هم‌مسیری با من»، به خیال اینکه: من، قدرت و جاه و جلالی (لابد: بهتر از زندان و سلول!)، فراهم خواهم آورد؛ پس، شاید از آن نمد، کلاهی نصیبتان گردد، طرح نزدیکی و دوستی را ریختند. اما با شروع وزیدن گردبادها، کم‌کم کنار کشیدند). اما آن کس که آرزوی رسیدن به آن خلوص در مسلمانی، در دل دارد و، می‌پروراند؛ و «سعی لَهَا سَعِيهَا»^۱، امیدوار برخوردار شدن از «عمل صالح» و ثمره‌ی آن: «حیاتِ طیّبه» (هر چند با عذاب و سختی ظاهری) برای خود، و برخورداری مردم - به امید خدا - از خدمت صادقانه و مخلصانه‌اش، باشد (اگر کسی، درک «طیب بودن حیات» همراه با شدايد ظاهری، برایش، دشوار باشد، دقّت کند در حال مادران فهمیده و مهربان به هنگام حاملگی؛ و در فرار چنان مادرانی از خوشترین مجالس شادی و لذّت، برای کمک به نجات فرزند گرفتارشان در شرایط پرخطر برای خودشان، و هزاران نمونه‌ی آشکار و عینی از این قبیل. و یا دقّت کند در بعضی ارزشهای غیرعینی، که ممکن است برای خودش هم، پیش آمده باشد. یا دقّت کند در مفهوم شعر شماره ۵۴ یا شماره ۳۷ و امثال آنها. سابقاً برای نشان دادن اشتباه کسی که ارزش مادی را، اساس می‌داند، مثال هایی می‌زدیم: از جمله: در مجلسی،

۱- سوره‌ی اسراء آیه‌ی ۱۹

پذیرایی اشرافی می‌شود، اما برای منظوری خائنانه، یا اینکه تحقیرآمیز به نسبت یک شخص؛ و در جایی، پذیرایی است بسیار ساده و فقیرانه، اما از هر جهت، شرافتمندانه. آن شخص، اگر دارای تیت سالم و شخصیت والا باشد (هرچند از لحاظ مادی، واقعاً فقیر باشد و، محتاج به خوردن غذاهای آن مجلس اشرافی)، محال است به پستی حضور بر آن سفره‌ی رنگین، تن دهد؛ در حالیکه با تمام رغبت، به آن محفل مبارک فقیرانه می‌شتابد و ...). و یکی دیگر از دلیلهای عمده‌ی اصرارم بر این قبیل تذکرها، این است که: نمی‌توانم راضی باشم: در آن روزی که هم «تَجِدُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ، مُحْضَرًا؛ وَ مَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ...»^۱، و هم «تُبَلَى السَّرَائِرِ»^۲، خودم و یاران محبوبم، شرمسار و سرافکننده باشیم. و به فرض اینکه: احتمال چنان رسوایی و حسرتی را تحمّل کنم، چگونه تحمّل کنم که: فردا بینم محبوب بزرگواری که «حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ» و «بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ»، از احوالمان، پریشان؛ و یا از انتسابمان به وی، آزرده خاطر باشد؟^۳ (به‌علاوه: برای همین حیات دنیا هم - همچنانکه اشاره شد - مسائلی هست که تمام لذتهای، در مقایسه با لذّت آنها، هیچ است؛ و خدا آن لذّت را، به مسلمانان دارای آن اوصاف مذکور، می‌چشاند. امیدوارم با رحمت الهی، خودم و همه‌ی عزیزانم، لیاقت آن را بیابیم). و از حالا بگویم که: در همان شعر «روح وصیتنامه»، اصول، و مقاصدی، بیان شده که در آینده (اگر خدا آینده‌ای مقلّد فرماید)، معیار خواهد بود برای جدا شدن «هم مسیران»، از سایر دوستان و عزیزان.

و باز پیش از معرفی عزیزانی که در یکی از دو مجموعه، خدمتی به دین و خلق را به‌عهده می‌گیرند، این تذکر را لازم می‌دانم که: تقدیم و تأخیر اسامی، به حسب ترتیب حروف الفبا در نامه‌های شخصی است، و بعداً در صورت یکی بودن، با نامه‌های خانوادگی

۱- سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۳۰

۲- سوره‌ی طارق آیه‌ی ۹

۳- و خوب فکر کنید عزیزانم: اگر صمیمانه و از اعماق جان و دل، صلوات می‌فرستیم، یا خطاب می‌کنیم که: «السَّلَامُ

عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ...»، چگونه در برابر چنان احتمالی، می‌توانیم کم تفاوت باشیم؟

(شما هم در امور مناسب، بهتر است، همین روش را به کار برید، تا گرفتار معصیت تبعیض نشوید - مگر با استثنای مشروع -؛ که دیگر، تبعیض نیست).

۱- اعضای موقت هیأت قضاء و افتاء: ۱- آقای امیر عبیدی نیا ۲- آقای حسن امینی ۳- آقای عزیز امینی ۴- آقای فاروق فرساد. در مورد وظیفه‌ی کاکه حسن، می‌دانم که بهتر است عهده‌دار قضاء و افتاء در مسائل ازدواج و طلاق و توابع آن گردد. اما در مورد برادران دیگر، چون با نوع معلومات و توانایی‌های عملی‌شان، آشنایی ندارم، قضیه‌ی را به مجموعه‌ی خودشان می‌سپارم که با تشاور همه، هر کدام، بعضی از موضوعات فقهی را، به حسب همان معلومات و تواناییها، و نیز نیاز مردم، برگزینند. اما هر یک از چهار برادر، باید با التزام به این شروط، کاری را به عهده گیرد: اول: حذر از پیروی هوی با نیروی التزام به «قیام لله» و «شهادت به قسط». دوم: مطالعه‌ی کامل کتابهای معتبر فقه مذهب شافعی (نه استناد به امثال «اعانه»); و در هر مسأله‌ی مورد نیاز، مطالعه‌ی تازه، در صورت نبودن تبخّر کامل. سوم: اگر در مسأله‌ای، رأیی اعلام دارم، درباره‌ی آن بحث کند که به اطمینان لازم برسد، تا با آن، فتویٰ دهد و حکم کند؛ و الا با «راجح مذهب» (و این توضیح را لازم می‌دانم که: تنها در مواردی (از قبیل بعضی مسائل ازدواج، و طلاق، و تیمّم، و تکالیف «متحیره») رأیم را اعلام می‌کنم، و در امور غیرشخصی، اعمال می‌کنم، که خود را مکلف؛ و اهمال را، مشمول مفهوم عامّ «کنمان علم و دین» بدانم). چهارم: اگر از پیروان سایر مذاهب (:حنفی - مالکی - حنبلی - جعفری - زیدی)، مراجعه داشتند، با مطالعه‌ی لازم در فقه مذهب متبّع آنان، طبق راجح آن مذهب، جواب دهد یا اقدام کند. در صورت اختلاف مذهب دو طرف مسأله، شروط و تعهدات زمان عقد و هر نوع قرارداد، و یا غیر آن زمان را، معیار ترجیح سازد. و در صورت انتقای شروط و تعهدات، هر رأیی را که راجح و «أقرب به تقوی» می‌داند، با اعلام به دو طرف، ترجیح دهد. مدت کار هر کدام (و نیز هر یک از اعضای هیأت مدیرت)، در حدّی باشد که به سایر تکالیف فردی و جمعی، مانند عبادات و، اداره‌ی کلاسها و غیره، برسند.

۲- اعضای موقت شورای مدیرت: صورت اسامی، در ورقه‌ای است جداگانه. و در اینجا درباره‌ی وظایف عمده و بعضی مسائل مربوط به اعضای آن، بحث می‌کنیم:

قبلاً اشاره شد که انتخاب اعضای دو مجموعه، موقت است و مبنی بر ضرورت. پس، امیدوارم: در فرض اینکه، خامی کوتاه‌بین، در میان جمع باشد، چنین عضویتی را افتخار نشمارد و؛ بر سایرین، ناز نرود؛ یا حتی در دل، گمان برتری برای خود نبرد (اگر کسی، خود را آنچنان ضعیف و خام می‌بیند، بهتر است از گرفتار شدن به آثار چنان وظیفه‌ای (مانند غرور و ...) حذر کند و؛ عضویت را نپذیرد. اما خدا حفظمان کند از اینکه: این مطلب را، بهانه‌ای برای فرار از خدمت با «عذرتراشی» و توسّل به دلیلهای غیرمقبول خدا، گردانیم. زیرا «علیم به ما فی الصدور»، به تناسب واقعیت نیّاتمان، به اعمالمان، ارزش می‌دهد. حتماً همه، این حقیقت را، با ذهن، فهمیده، و با دل، پذیرفته‌اند که: گرامی بودن، با «تقوی» است، و آن هم، «عندالله» است؛ و ارتباطی با شوّون و وظایف و یا ظواهر تنها ندارد. وانگهی، اگر کسی، به هر دلیل، دچار هر جلوه‌ای از جلوه‌های زشت و پست و ننگین «استکبار» شد (مانند همین تفاخر) خود این امر، دلیل است بر ضعف تقوی و پایین بودن احترام وی، در نزد خدا. و قطعاً چنین فردی، در نظر فهمیده‌ها هم، بی‌احترام خواهد بود (هر چند مسلمان، در روابط، حرمت ظاهری هر انسان را - جز در وقت لزوم - نگاه می‌دارد).

اما «تقوی»، دارای «مبانی» و «ارکان» و «آثار»ی است؛ که تفصیل آن، کار کتابی است قطور در «اخلاق دینی».

اولین پایه از آن مبانی، «ایمان» است با مفهوم مطلق آن، نه مفهوم مقید (توضیح تفاوت و نیز احکام این دو، کار این نامه نیست).

و اولین رکن از آن ارکان، «محبت» است نسبت به خدا و رسول خدا و تمام مقدّسه‌های الهی، و نسبت به «خود» و «مردم»، و اما «محبت نسبت به خود»، مفهومی، و مصداق‌هایی دارد، مخالف با «خودخواهی» به معنای عرفی مشهور. خودخواهی، شخص را به طرف ضرر و ضربه زدن به «خود» از طرق آشکار یا بسیار پیچیده و مرموز می‌کشاند، که اصلی‌ترین همه، «استکبار» است با هر صورتی و جلوه‌ای از قبیل: خود را بزرگتر یا بهتر از دیگران گرفتن یا دانستن، و بر دیگران، خصوصاً ضعیفان، تکبر نمودن و تحقیر آمیز برخورد کردن، و انتظار «به‌لیّ قوربان» از شخص یا اشخاص داشتن (از افراد خانه گرفته تا اجتماع)؛ و دومین،

«اتراف» است یعنی: خوشگذرانی با «اسراف» یا «تبذیر»؛ که غالباً این آفت هم، مایه‌ی استکباری دارد. اما «محبّت خود»^۱ فرد را وامی‌دارد تا حذر کند، و حتّی متنفّر باشد از هرچه او را از مسیر کمال و «سعادت» - با معنای درست کلمه - باز می‌دارد یا منحرف می‌سازد.

و «محبّت نسبت به مردم» به حَسَب درجات ایمان شخص، و به حَسَب صلاحیتهای دیگران، درجات و صورتهایی فراوان دارد، از محبّت افراد خانه، تا خانواده، و تا همه‌ی مردم. درجه‌ی متوسط «محبّت مسلمانان» است. به جای توضیح درباره‌ی ارزشها و آثار بسیار مهمّ این محبّت، به آوردن این حدیث، اکتفا می‌کنم: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ، حَتَّىٰ يُحِبَّ لِأَخِيهِ، مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ». و تنها همین جمله‌ی مبارک، برای هم خودم و هم شما - خدا بر ایمان و اخلاص همه‌مان بیفزاید - کافی است. و بعد از بیان این اصل ایمانی، مناسب است اصلی عمده را هم در مورد «اسلام» بیاوریم: «الْمُسْلِمُ، مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ». خدا توفیق مواظبت بر ایمان و اسلام‌مان را بیشتر فرماید [دلیل «از ایمان بودن محبّت مسلمانان»، و «از اسلام بودن نرسیدن آزار دست و زبان به مسلمانان» این است که: محبّت، از احوال (یا: اعمال) قلب است؛ و با ایمان، سنخیت دارد که قوام آن - همچنانکه در یکی از جدولهای کتاب «درباره‌ی کردستان» نشان داده شده - با قلب است (و عقاید، تا زمانی که تنها در «ذهن» است، ایمان نیست؛ و لذا کم و زیاد شدن هم ندارد). اما نرسیدن آزار، به اعمال است که طبعاً نسبت مستقیم آن، با اسلام است]. اما در صورت کامل بودن ایمان، خواصّ ماهوی محبّت نیز، کامل می‌شود؛ و دیگر حصار محدودیت‌ها را می‌شکند؛ و همه را، حتّی دشمنان را نیز، شامل می‌شود (به آیات تسلاً بخش مانند «لَعَلَّكَ بِاِخْتِئَابِ الْمُؤْمِنِينَ فَرَاغَ بِكَ وَ يَخَافُونَكَ»^۲ توجه فرمائید؛ و همچنین به اواخر «بند ۶ بهیتی لانسار»، که خدا آگاه از صدق آن است. و حتّی برای آنهایی که آن همه عذاب را به ما چشانند و؛ آن گللهای صفا و خیرخواهی را شکنجه‌گش یا زنده به گور کردند، چنان آرزوی سعادت و عاقبت خیری دارم که از رنج و محنت خود، اگر موجب سعادت آنان

۱- متوجّه باشید که: در بحثهای اخلاقی، به جای «حبّ ذات یا حبّ نفس» به معنی منفی، اصطلاح «خودخواهی» را به کار می‌برم؛ اما کاربرد «حبّ خود» - طبق موازین و معیارهای دینی - برای معنی مثبت و مطلوب است.

۲- سوره‌ی شعراء آیه‌ی ۳

گردد، لذّت می‌برم؛ حتّی از عذاب آخرت، به شرطی که همراه با «خزی» و لوازم غیر قابل تحمّل آن، نباشد).

و اولین اثر از آن آثار (آثار تقوی)، «خدمت به خلق» است که «خیرُ النَّاسِ، أَنْفَعُهُمُ لِلنَّاسِ». و تقوی، به دلیل داشتن چنین اثری با آن مبانی و ارکان است که موجب گرامی بودن در نزد پروردگار است. پس، این خیر النَّاس بودن کسی که «أنفع» باشد، مانند ثمره‌ی همان اکرم بودن است برای آنکه «أتقی» باشد. اما یاران محبوبیم! متوجّه باشید که: خدمت، وقتی از آثار تقوی است که اولاً همراه با تواضع باشد؛ و ثانیاً پاک از توقع - چه مادی و چه معنوی - باشد؛ و ثالثاً با تحمّل صمیمانه و آسان ایراد و توقعات دیگران باشد - هر چند هم نابجا -؛ و رابعاً در صورت پیش آمدن قصور یا تقصیر، پی بردن به واقعیت، موجب اقرار صمیمانه و تأثر گردد، نه توسّل به توجیه و، عذر تراشی و، تهمت زدن متقابل به این و آن. امیدوارم: صفای قلوب آراسته و پیراسته به تقوایتان، چنان عامل جذب این مسائل باشد که دیگر، به توضیح و ذکر دلیل، نیازی نیفتد [در اینجا، این پیشنهاد به نظر رسید که: بهتر است یکی از اولین کارهای شوری - که امیدوارم تمام کارهایش، برای اعضا، و برای همه‌ی همراهان، و برای دیگران هم، پر برکت باشد - تهیه‌ی دو تابلوی با خطّ ظریف از همان دو حدیث سابق الذّکر باشد، هم برای نصب در محلّهای کار شوری و هیأت، و هم در هر جای دیگر که مفید باشد تا اولاً: هر مؤمنی، همیشه، مراقب قلب و مواظب دست و زبان خود باشد؛ و ثانیاً: آن دو اصل (محبت به همه‌ی مسلمانان، و نرسیدن آزار دست و زبان به مسلمانان)، به صورت معیاری رایج، و در فهم و دل جا گرفته، برای ارزیابی خود، و فرد فرد پیروان مکتب قرآن، خصوصاً اعضای دو مجموعه، در آید] ولی عزیزانم! این رحمت عظیم الهی: «محبت» را، کوچک نشمارید یا سرسری نگیرید. در بعضی از آیات و احادیث، و نیز در بعضی از اعمال و ارکان عمده‌ی مسلمانی دقّت کنید تا پی برید که: بیان آن حدیث شریف، تشویقی، یا تحذیری نیست؛ بلکه واقعیتی درونی را، نشان می‌دهد، که: «طبیعت ایمان اسلامی» نمی‌تواند بدون آن

۱- حتماً توجّه دارید که: آیات و احادیث فراوان، ارزش اصلی را در هر خدمت مادی یا معنوی، به «کیفیت» می‌دهد، یعنی: نیت، و امکانات. در درسه‌ی دوره‌ی اول تربیت معلّم مکتب قرآن، درباره‌ی «نیت» بحث و مثال زیاد داشتیم.

وصف بماند؛ و اگر ایمانی، به این صفت، پیراسته نگردد، آن ایمان نیست که حالت و مزه و آثار دنیوی و اخروی ایمان مؤمنان راستین را داشته باشد. شما روزی چند بار، چه در نماز و چه در مناسبت‌های دیگر، دعا می‌کنید: «أَسْأَلُكُمْ عَلَيْنَا وَ عَلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» که ضمیر «نا» شامل خود و همه‌ی هم‌مسیران است؛ و «عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» هم، تمام صالحان از امت اسلامی، و از دیگران [توضیح اینکه: در غیر امت اسلامی هم، صالحان هستند، تابع همان موضوع تفاوت «ایمان مطلق و ایمان مقید» است که خدا توفیق بیان آنرا بدهد. در جاهایی هم، اشاراتی کتبی یا شفاهی داشته‌ایم] و حتّی در عالم‌های غیر زمین را هم، شامل می‌شود (اما اینجا جای توضیح این شمول، و شرح حکمت و فائده‌ی آن نیست). دعا، اگر واقعاً دعا باشد، نشانه‌ی هم‌اهمیت موضوع است در دل شخص، و هم تعلق صمیمانه به مفاد آن؛ و هم مستلزم پابندی و تعهد است نسبت به مقتضیات آن. شما روزی چند بار، هنگام تلاوت سوره‌ی فاتحه می‌گوئید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ؛ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ...» که ضمیر «متكلم مع الغير» جمله‌ها، شامل همه‌ی مشمولان سلام دوّم تشهد است (و حداقل - اگر گوینده همّتی کوچک و محبّتی محدود دارد - شامل همه‌ی هم‌مسیران). جمله‌ی اوّل، تعهدی است مستلزم دعا؛ و جمله‌ی دوّم، تعهد است و دعا؛ و جمله‌ی سوّم، دعایی است مستلزم تعهد. آیا معقول است: مؤمنی، این تعهدها و دعاها را، برای خودش و همراهانش (و سایرین)، در برابر پروردگارش، بر زبان آورد، بدون آنکه محبّتی صمیمانه به آنان داشته باشد؟ اگر نسبت به یک هم‌مسیر - حداقل - ، آن محبّت را ندارد، و دلش نمی‌خواهد: او، مشمول مفهوم این جمله‌ها گردد، دیگر چنان مؤمنی نیست که ارزش قرار گرفتن در یک «مجموعه‌ی ایمانی» را دارا باشد. زیرا مسلمان آن است که این عبارات را صادقانه و با تمام مفهوم و ماصدق، بر زبان آورد. پس اگر کسی، آلوده‌ی آن گونه «بی محبّتی» است و این جمله‌ها را هم، بدون قصد استثناء، بر زبان می‌آورد، او متوجّه تعارض مابین دلش با زبانش نیست، و این چند جمله از مهمّترین عبارات را، سرسری بر زبان می‌آورد! و پناه به خدا از این اندازه سرسری بودن! راستی این شخص، کدام سخنش می‌تواند با ارزش باشد؟

توضیح دیگر برای نابجا بودن تفاخر افراد خام به عضویت شوری، آن است که: فعلاً انتظاری اساسی از این شوری ندارم. زیرا مطلوب بالفعل، به‌عهده گرفتن اداره‌ی امور، و

تنظیم شئون مکتب، و بعضی مسائل هم‌مسیران است، نه «ترکیه و تعلیم» خودی، یا تنظیم و تعهد کار «دعوت» برای دیگران (: يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا^۱). گر چه آحاد اعضاء، ممکن است از جهت صلاحیت فردی (نه به‌عنوان عضوی از شوری^۱)، و سایر هم‌مسیران نیز، آن وظایف اساسی را، به وجهی که مایه‌ی محبوبیت و سرفرازی خودشان در نزد خدا، و هدایت و خوشبختی دیگران، باشد، انجام دهند (خدا کند در فعالیت جمعی هم، چنان مخلصانه و بی‌ادا و بی‌توقع خدمت کنند، که میدان انتظار، گسترده‌تر گردد). اما اعضای هر دو مجموعه، متوجه باشند که تا خودشان از جهت وظایف و خصوصیات فردی، و روابطشان با یکدیگر، و با افراد خانواده، و با سایر همراهان، و با سایر مسلمانان و دیگران، اسوه و نمونه نگردند، نمی‌توانند منشاء خیر و هدایت برای غیر گردند؛ و در صورت تقصیر عمدی، مشمول عتاب اهانت آمیز «أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنفُسَكُمْ، وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟!»^۲ می‌گردند. و پناه به‌خدا.

و قبل از بیان وظایف شوری^۱، این توضیح را لازم می‌دانم که: ۱- ممکن است علاوه بر آنچه به ذهن من می‌رسد، وظایفی دیگر هم پیش آید. اما من فعلاً آن وظایفی را قید می‌کنم که مهم‌تر می‌دانم. ۲- شوری^۱ برای تعهد وظایف، دو حالت دارد. یکی: جمعی و عمومی. یعنی مجموعه‌ی اعضا در جلسات عمومی، اموری را بررسی می‌کنند و؛ تصمیم می‌گیرند. دیگری: مادون جمعی. یعنی شوری^۱، برای تعهد بعضی از وظایف، شوراهایی فرعی (شبهه به کمیسیونهای مجالس دنیای امروز)، بنابر صلاحیتهای اشخاص - و لو با دعوت دیگران برای همکاری موقت یا همیشگی - و با دسته‌بندی وظایف، تعیین می‌کند (و من، صلاحیت تصمیم‌گیری در این موضوع دقیق مستلزم آشنائیهای دقیق را ندارم). ۳- مدتی برای کارهای عاجل و ضروری، از جمله: تعیین مسؤولان شوری^۱، و تشکیل شوراهای فرعی با تعیین وظایف و مسؤولان هر کدام، فعالیت شوری^۱، زیاد است. بعداً ممکن است هر سه - چهار هفته یکبار، اجتماع و تشکیل جلسه، کافی باشد. ۴- اگر در برنامه‌های عمومی و طلبگی،

۱- سوره‌ی بقره ۱۵۱

۲- سوره‌ی بقره آیه‌ی ۴۴

اضافه بر شعرها، دروسی لازم باشد، با پیشنهاد هیأت یا استادان و یا با تشخیص خودتان (و در صورت لزوم و امکان با اطلاع این برادران)، از آثار صالحان امت، یا نوارها و نوشته‌های موجود، انتخاب کنید.

و باز پیش از بیان وظایف، این توضیح را اضافه کنم که: اگر درباره‌ی اهمّیت یک یک وظایف - خصوصاً چند فقره‌ی بسیار اساسی - بخواهیم بحث کنیم و، شرح دهیم، نامه، بسیار طولانی خواهد شد؛ و ممکن است کسانی، از ضبط و جذب خود مطالب، خسته گردند. لذا تنها به آوردن «عنوان مانند»، اکتفا می‌کنم؛ و هدایت اخلاص‌مندان و توفیق را، از پروردگاران مسألت می‌کنم:

۱- رسیدگی لازم به وضع اداری و مالی مکتب، و تنظیم آن. ۲- تعیین محلّ فعالیت شوری، و شوراهای فرعی، و هیأت قضا و افتاء (اگر حیاط بزرگ خودمان به درد بخورد، از چند جهت - از جمله: تحمیل نشدن کرایه به مکتب - بهتر است)، و تهیه‌ی لوازم کار همه. ۳- تعیین استاد و برنامه‌ی درسی هر کلاس - در ده‌ها یا شهرها - با دقّت و اتقان کامل، و متناسب با وضع کلاس، و امکانات مکتب. ۴- تعمیم موضوع بسیار مهمّ سوادآموزی، آنچنان که فردی از همراهان از کودک ۷-۸ ساله تا زنان و مردان ۷۰-۸۰ ساله، از خواندن و نوشتن، بی‌بهره نباشد.^۱ ۵- نظارت بر کار و وضع هیأت، و همه‌ی کلاسها در هر جا. ۶- ایجاد نظم «إخاء أخلاقی» در بین هر چند نفر، با تفهیم مراد از این تعبیر، و با مراقبت لازم بر وضع آنها. اما ترکیب دسته‌ها، همیشه، ثابت نماند. مبدا - خدا ناکرده - این برنامه، که تمرینی است برای تعمیم روح «أخوت» همه جانبه‌ی همه با همه از طریق «حرکت از کوچک و آسان، به بزرگ و سنگین»، وسیله‌ای گردد برای «دسته بندی و من تبع گردآوری!» (ضمناً این توضیح، مفید است که: لفظ «أخوت» - به خلاف «برایه‌تی» یا «برادری» - به دلیل نسبتش با: هم «أخ» و هم «أخت» (نه از طریق تعمیم رایج در عربی)، روابط و مفهوم برادری و خواهری را شامل می‌شود). ۷- ایجاد «مساوات معنوی» همه با همه، و مراقبت دائم بر آن. ۸- رسیدگی احترام‌آمیز به مشکلات و گرفتاریهای افراد در هر جا (خصوصاً کودکان بی‌سرپرست، و پیرمردان و

۱- و همه، معنی عبارات نماز را - هرکس به تناسب توانایش - بفهمند.

پیرزنان محروم یا کم بهره از محبت و خدمت). ۹- رسیدن به نیازهای همه‌ی مستمندان، تا تدریجاً سطح زندگی مادی همه، نزدیک به هم، گردد (و تا حدّ امکان به محتاجان غیر هم‌مسیر هم برسید، خصوصاً به حافظان قرآن). این مسأله را، بسیار جدّی بگیرید. زیرا اسلام، در حرکت به سوی «قسط»، «فقرا و مساکین» را بر همه‌ی اصناف و شوون، مقدّم میدارد. در گذشته هم، رعایت این اصل را، در اجرای نذرها و زکاتها و سایر انفاقها، فراوان، تذکّر داده‌ام. امیدوارم: برادران و خواهرانی که تا حدودی، تمکّن مالی دارند، هدایت و توفیق یابند تا با کمک و همکاری بسیار جدّی و صمیمانه در این موضوع بسیار مهمّ، بر سعادت خود بیفزایند. ۱۰- دعوت از صاحب‌نظران برای حضور در جلسات شوری^۱ (مانند شوراهای فرعی). اگر امکان داشت، بهتر است این برادران را هم، از مسائل عمده، باخبر سازید. و به‌رحال، در هر تصمیم‌گیری اصولی، بسیار دقیق و محتاط باشید. ۱۱- «عصابت» - جز در موارد مطلوب بودن شرعی - یکی از منافذ القاءات شیطان است. تدریجاً خود را، به حذر، و به تنفّر از آن، در خانه، در محلّ کار، در اجتماعات مکتب، و در همه جا، عادت دهید؛ و سایر عزیزان را هم، برحذر دارید. ۱۲- و بار دیگر - پس از تذکّرات گذشته - همه‌تان را، خصوصاً خواهران و دختران گرامیم را، به «اجتناب از منهیات ستّ» سوره‌ی حجرات، دعوت می‌کنم. همه متوجّه باشید که: در حالت آلوده شدن به آن ناپاکیها - و هر معصیّت دیگر - چه اندازه، در نظر خدا، زشت هستید. ۱۳- اضافه بر «إخاء»، در حدّ امکان، همه را وادارید به داشتن روابط گرم و صمیمانه - نه صوری - با یکدیگر. و مراقبت هم بفرمائید. ۱۴- باز تأکید می‌کنم که: با سلاح «تواضع ایمانی مخلصانه» - نه ذلّت -، بر سر «استکبار» در تمام جلوه‌های منفورش، بکوبید. تواضع - تواضع - تواضع. گر چه در بعضی از شعرها، به برخی از مسائل اخلاقی اشاره شده، که گوشه‌هایی از «شیوه‌ی درست تواضع» را نشان می‌دهد، باز، بیتی را - که از شعری قدیمی به نام «به من باز گویند»، به یاد دارم - یادآوری می‌کنم:

تواضع، تحمّل بود از فقیر ولیکن، تذکّل بود، با امیر.
 ۱۵- باز تذکّر این وظیفه‌ی آگاهانه‌ی اخلاقی را، لازم می‌دانم که: هر کس را - از خودتان یا سایر همراهان - به حَسَب درجه‌ی تقوی، و محبت، و خدمت، و نداشتن توقّع اضافه احترام و سایر امتیازات، و حذر از استکبار و اتراف، ارزیابی کنید. اما از گرفتار شدن به سطحی‌گری

و خشکه مقدّسی، حذر، و تحذیر کنید (باز، برتری ارزش کیفی را یادآوری می‌کنم). ۱۶- با دقّت و با رغبت تمام، متوجّه باشید که: به حکم هم‌مسیر بودن در راه و روش مسلمانی، همه - چه اعضای دو مجموعه و چه سایرین - نسبت به همدیگر، «مسئولیت متقابل» دارید، از تمام جهات. متوجّه باشید که: از تمام جهات، مانند «جسد واحد»؛ و همه جانبه‌تر و جدّی‌تر از: مسؤولیت عامّ همه‌ی مسلمانان نسبت به یکدیگر (در توضیح جدولهای ضوابط رابطه‌های کتاب «درباره‌ی کردستان» به دلیل این تفاوت، اشاره‌ای اجمالی شده است؛ و دلیل عدم توضیح مفصّل هم، آمده). ۱۷- امر و نهی تعاونی اسلامی (: امر به معروف و نهی از منکر)، باید - همچون دعوت به خیر - با روش «حکمت» باشد؛ و این وظیفه، همیشگی، و عمومی است. بهتر است: برای موارد مهمّ - چه در سطح خانواده و چه خارج از آن - با یکدیگر، «تساور» کنید؛ و سایر همراهان، و نیز همه‌ی مسلمانان را هم، به این روش، عادت دهید. زیرا، هدایت، یا اصلاح غیر، کاری بسیار باعظمت، و ارزشمند است. پس نباید ساده گرفته شود که احتمالاً حالت «تحقیر» یا «روشکنی» پیش آید؛ و یا به صورت «هرزه‌گویی» باشد؛ و بی‌نتیجه، یا حتّی بدنتیجه گردد (= نه برای طرف، خیر و فائده‌ای؛ و نه برای خود، ثوابی). سخت مواظب باشید که - اگر منظور از تذکّر و راهنمایی، خودنمایی، یا تسکین کینه و عصبانیت، و یا دردهای شخصی دیگر نیست - شرایط هدایت، از جهت روحیه‌ی طرف، و از جهت موقعیت، چنان باشد که: حالت تحقیر و امثال آن، پیش نیاید. اگر هم نیاز به همان «تساور» پیش آید، مواظب دل و روش خود باشید که: گرفتار معصیت «غیبت» و «اهانت» و غیره نگردید. اصولاً در تساور، نام و نشان شخص مورد نظر را نیاورید (مگر در صورت‌های مشروع؛ و یا در تساور با کسی که تعهد و فهم دینیش، صلاحیتش را برای «باخبر شدن از عیب اشخاص و، کوشش صمیمانه و حکیمانه برای اصلاح»، کامل کرده باشد). ۱۸- یکی از مهمّترین موضوعات فقره‌ی ۱۷، روابط ذکور (: والدین، برادر، شوهر، و غیر آنان) با إناث است، که بسیار کم و به‌ندرت، با معیارهای اسلامی، سازگار است؛ و اگر قرار باشد: یک یک شیوه‌های نامشروع و زشت برخوردها و روابط، بیان شود، به یک کتاب - احتمالاً - چند جلدی، نیاز می‌افتد؛ پس، به جای همه، تنها، این افترا را که: «هنّ ناقصات العقل والدین» (و افتراهای فراوان دیگر از زبان بزرگان اسلام مثلاً: در نهج البلاغه از زبان حضرت علی - ع -

می‌آوریم، که از رسوبات فرهنگهای «امتیازاتی» پیش از اسلام در جامعه‌های جاهلی - ولو با رنگ دینی - است؛ و مانند بسیاری دیگر از این معیارهای زشت، وارد روایات، یا حتی تفاسیر شده. در حالیکه قرآن، در برابر این تصوّرات جاهلی، درباره‌ی «آفرینش»، مرد و زن را، از «نفس واحده» معرفی می‌کند (نه اینکه: زن، از دنده‌ی چپ مرد، آفریده شده!!). و درباره‌ی رأی و فهم، دستور به «تساور» و «ائتمار» زن و مرد با هم، می‌دهد (و می‌داند: شرط اسلامی طرف شور قرار گرفتن، «صلاحیت» است. با ابعاد مهم آن). و درباره‌ی «حقوق»، دستور می‌دهد که: «لَهُنَّ، مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ»^۱. اما در عین مساوات حقوق، در برابر اینکه: اگر زن، رغبت به اداره‌ی خانه (به‌صورت مجانی، یا با حقوق، یا به‌عنوان شراکت؛ که توضیح مسأله، طولانی می‌شود)، داشته باشد، قوامت در امور داخلی، با او است، قوامت در امور خارج از خانه هم، به‌دلیل وظایف تأمین نیازمندیهای خانه و اهل خانه، و تأمین امنیت و دفاع از خانه و اهل خانه، و امثال اینها - که موجب رابطه‌ی دائم با بیرون، و اشراف بر مسائل آن می‌باشد - به‌عهده‌ی مرد است (: مراد از «قَوَامُونَ» و «لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ»). اما اگر برای اصلاح فهم جاهلی خود برتر بینی مرد، وحدت آفرینش و مبدأ زن و مرد را، بارها در عبارات مختلف تذکر می‌دهد (که با این بیان، تفاخر مرد را بر زن، یعنی: معمّای ابلهانه‌ی «تفاخر خود بر خود!»)، برای اصلاح عواطف خشک و منحرف مرد هم، عبارت عاطفه‌انگیز و مهر و محبت آفرین «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ»^۲ را - حتی اگر زن، یک «جاریه» باشد - می‌آورد (اولی، مربوط به اصلاح ذهن؛ ودومی، برای اصلاح قلب)، تا این قوامت تکوینی، مایه‌ی «امتیازات در حقوق» نگردد. اگر آیات هدایتگر جامعه به سوی اصلاح روابط زن و مرد، و اصلاح ذهن و قلب مرد در روابط با زن را بیاوریم، باز کار از حدّ این نامه، خارج می‌شود. توجه کنید به: توجهات و تهدیدات ممزوج بعضی از آیات سوره‌های بقره و نساء و طلاق (اگر خدا توفیق داد، باید این مطالب، بیان شود). چه دلالتی، و هدایتی عظیم است در آوردن جمله‌های «وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ» و «وَأَيُّكُمْ، أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ» و «وَلَنْ تَكْفُرُوا...» و «كَفَىٰ بِاللَّهِ

۱- سوره‌ی بقره آیه‌ی ۲۲۸

۲- سوره‌ی نساء آیه‌ی ۲۵

وَكَيْلًا» و «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ أَهْلَهَا النَّاسَ! ...» و «مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا...» و سه بار آوردن جمله‌ی بیدارگر «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» در فاصله‌های خیلی کوتاه، بعد از بشارتهای «وَمَا تَعْمَلُوا مِنْ خَيْرٍ...» و «وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا...» و «وَإِنْ تُضِلُّوا وَتَتَّقُوا...»؛ و در طعن «وَأَحْزَرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ»^۱ درسیاق اصلاح رابطه‌ی مردان با زنان! و سایر آیات. اما با اینکه، اینجا جای شرح این مسائل نیست، تنها به این اصل، اشاره کنم که: اگر اصلی، در یک مجموعه‌ی مترابط، باشد، حکم آن، و نیز ارزیابی آن، با تمام اجزای مجموعه، و کلیت مجموعه، مطرح است. پس، قوامت مرد - که اشاره به آن، گذشت - در صورت وجود «کفایت» میان زن و مرد، صادق است. و ... اضافه بر آنچه گذشت، لازم است درباره‌ی بعضی دیگر از توجهات و از قوانین قرآنی، در شرایط مناسب، بحث شود، از قبیل: ۱- اختیار قطع رابطه‌ی زوجیت، الف- با تصمیم شوهر، رأساً، ب- با تصمیم زن، رأساً، ج- با تصمیم زن از طریق دادگاه، یا با صلح مالی. ۲- امتیازی مالی که در ارث، به زن داده شده (چنانکه گفته شد: در مجموعه‌ی نظام اقتصادی اسلام نگاه کنید تا به مطلب پی برید)، و دلیل آن. ۳- کمتر بودن تکالیف و وظایف بزرگ و کوچک زن. ۴- لزوم وجود دو زن به جای یک مرد در شهادت. ۵- سپردن کودک به مادر، با تحمیل هزینه‌های هر دو، بر مرد. ۶- در صورت نیاز جامعه (به دلیل کمتر بودن تعداد مردان)، و وجود شرایط در مرد، اجازه‌ی تعدّد زوجات (که خیر هم زن، هم کلّ جامعه، در آن است). ۷- گرامی تر بودن زن باتقواتر. و ... امیدوارم با درک اهمّیت فراوان موضوع، به اصلاح روابط مرد و زن، اهتمام کافی را مبذول فرمائید، تا خانواده‌ها، از این رنگ ننگین جاهلیت، پاک شوند. ۱۹- برخوردتان با عرف، طبق روش اسلام پسند باشد (در دوران پیش از انقلاب، بارها در این باره بحث کرده‌ایم). مثلاً: بدون ضرورت، لباس کردی را فدای زی دیگران نکنید (البته به شرطی به صورت خودنمایی و خودآرایی و ثروت‌نمایی نباشد. خصوصاً خواهران، توجّه کنند. همه‌ی فرزندان عزیزم، که ممکن است عوارض جوانی، به زرق و برق، تشویقشان کند، به بعضی از «شعر»ها و مثلاً: شماره‌ی ۲۴ توجّه داشته باشند). ۲۰- رابطه‌تان با مساجد، بسیار جدّی باشد؛ مگر در صورت «تجاهر به فسق امام» (در گذشته، راجع به این موضوع، بحث کرده-

۱- آیات این چند سطر از آیات ۱۲۸ تا ۱۳۴ سوره‌ی نساء می‌باشند.

ایم). درباره‌ی جهاتِ اهمّیتِ «عبادتِ جمعی»، و سایر حکمت‌های حضور در جماعات، به قولِ مه- لای مه‌زبوره: *ثه‌وانه‌ وا‌ ته‌زانن، باس بکه‌ن بو‌ ته‌وانه‌ وا‌ نازانن*، تا همه، در کی درست، درباره‌ی موضوع، پیدا کنند (و در جلسات شوری، اضافه بر تبادل نظر برای تصمیم در امور، مبادله‌ی معلومات هم، برای هر چه بیشتر کامل شدن یکدیگر، داشته باشید). اگر کسی، به بعضی برنامه‌ها، یا روشها، یا اذکار و اوراد رایج در مسجدی، اعتراض دارد، قضیه، در شوری مطرح شود تا به هر صورت که لازم باشد، تصمیمی مقبول دین، گرفته شود. ۲۱- درباره‌ی روش برخورد با مخالفان - چه مسلمانان، مانند اهل مذاهب دیگر یا پیروان طریقتها یا افراد دیگر، و چه غیر مسلمانان - تبادل نظر کنید تا چنان باشد که: اسلام می‌پسندد؛ نه - خدا ناکرده - بنا بر ذوق یا تشخیص فردی، یا «احساسات گروهی» و طبق مفاد «*كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ، فَرِحُوْنَ*»! ۲۲- در تبادل نظر، و بیان رأی، تحت تأثیر هیچ ملاحظه‌ای، قرار نگیرید، غیر از «حقانیت». هر کس، تا آن حدّ که لازم می‌داند، استدلال کند، تا درست و نادرست، معلوم گردد. الحذر از حربی‌ی تحدید مدّت، و «کفایت مذاکرات» و ... اگر هم، کسی، به «اضافه‌گویی» متوسّل شود، فقط تا مدّتی، بر این شیوه‌ی زشت، استمرار خواهد داشت. و بالأخره، روش درست برخورد، و بحث جمع، هم این آفت را، از بین می‌برد؛ و هم مبتلای به آن را، شفا می‌دهد. و این همه خیر، همراه با رعایت روش شورای اسلامی، ارزش مدّتی معطل شدن را دارد. و هر کس، آنچه را که از صمیم قلب، درست تر می‌داند - به حسب خود قضیه، نه قائل آن، یا مسائل دیگر - بپذیرد. و اگر هیچ تمایزی در «کیفیت» نیافتید، آنگاه، به ناچار، بر «کمّیت» در عده‌ی رأی دهندگان، تکیه کنید. اما مواظب باشید که فردا «*تُبَلَى السَّرَّاءُ*»؛ و معلوم می‌شود که: آنچه بر زبان می‌آوردید، از اعلام رأی خود، و ردّ یا قبول رأی غیر، موافق بوده با آنچه در دل داشته‌اید، یا نه. و «*لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ. إِنَّ السَّمْعَ، وَالْبَصَرَ، وَالْفُؤَادَ، كُلُّ أُولَئِكَ، كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا*»^۳. ۲۳- همه، از تصمیمات شوری، پیروی کنید - چه اعضای دو مجموعه، و

۱- سوره‌ی مؤمنون آیه‌ی ۵۳ و سوره‌ی روم آیه‌ی ۳۲

۲- سوره‌ی طارق آیه‌ی ۹

۳- سوره‌ی اسراء آیه‌ی ۳۶

چه سایر خواهان و برادران. اگر کسی، عذری مقبول دارد، در «جلسه‌ی عمومی»، بیان کند؛ مگر آنکه «افشاء»، نامشروع باشد؛ که در آن صورت، برای رئیس شوری، یا ذیصلاحی دیگر، توضیح دهد؛ و او نیز با رعایت «امانت داری»، در همان جلسات، به معذور بودن آن کس، اشاره کند (و در صورت لزوم، به یک یا چند ذیصلاح دیگر بگوید، تا همه، بر مسأله، شهادت دهند). اگر هم کسی، صمیمانه و بدون هیچ نیتی منحرف، به تصمیمی، اعتراض دارد، برای عضوی توانا بر بحث و بر شرح دلیل اعتراض، توضیح دهد (اگر خود، توانایی کافی نداشت، یا مصلحت ندید)، تا: یا درستی رأی وی، معلوم شود، یا به صحت تصمیم شوری، پی برد. قبلاً در درسه‌های شفاهی جزوه‌های «دین و انسان» توضیح داده‌ام که: اگر فردی، پس از این مرحله هم، نظر مخالف داشت، مکلف است: در امور عمومی، به پیروی. و بالفعل هم، همین رأی شوری است که: - گرچه در واقع، نادرست باشد. هم مقبول خداست، و هم به خیر و صلاح جمع؛ نه آن رأی مخالف - گرچه در واقع، درست هم باشد - (و می‌دانید که: حالا، به حکم اضطرار، همین شورای شما، حکم همان شورای مورد بحث در آن جزوه‌ها را دارد). لذا، خودخواهی و معصیت است: اگر چنین شخصی، در غیر صورتهای مذکور، بحث کند و؛ تصمیم شوری را، تحقیر نماید. اگر کسی، چنین خطایی را، از کسی دید، بنا به وظیفه‌ی «نهی از منکر» و با روش حکیمانه‌ی آن (که توضیح این روش و صورتهای مختلف، و گاه متباین آن، کار اینجا نیست)، او را از این کار ناپسند زیانبارش، پشیمان کند. و اگر واقعاً خود نتوانست، ساکت و بی تفاوت نماند؛ بلکه به صورتی که نیت یا حالت «غیبت و بدگویی» پیش نیاید، برای رئیس شوری - که طبعاً باید شخصیت و ظرفیت و تقوای مناسب مسؤلیت‌ش را داشته باشد - یا مانند او، بیان کند. ۲۴- اگر دادن جواب به اتهامات را، لازم دیدید، شوری، درباره‌ی نحوه‌ی آن، تصمیم بگیرد. و اگر خیلی مهم باشد، به نظر من، بهتر آن است که: مسؤلیت اصلی تهیه‌ی جوابیه، به عهده‌ی هیأت افتا باشد. اما چون، به واسطه‌ی بی اطلاعی از بسیاری مسائل بیرون، رأیم در این باره، برای شما حجت نیست، با اعضای هیأت، تبادل نظر کنید؛ و به هر تصمیمی رسیدید، آنرا اجرا کنید. ۲۵- در مورد حذر از «فعالیت سیاسی» - که در نامه‌ی قبلی، سفارش کرده‌ام - توضیحاتی، لازم است. می‌دانید که: مسائل انسانی، غالباً با یکدیگر، مرتبط‌اند. و از حیث مفهوم لغوی، و نیز موازین علم

«حکمت»، آنچه به اداره‌ی امور و شؤون انسان، مربوط است، از اداره‌ی خانه (بلکه: از اداره‌ی خود) تا مملکت، و تا روابط بین‌المللی، همه در مفهوم کلمه‌ی «سیاست» جا می‌گیرد. سایر مسائل انسان هم، به صورتی - مستقیم یا غیرمستقیم - با این مفهوم وسیع، رابطه‌ای می‌یابد. اما در بحثهای جاری و معمولی امروز، مراد از آن، محدود است در آنچه: در مفهوم «اداره‌ی جامعه، به صورت حاکمانه؛ یا برخورد با آن» جا می‌گیرد؛ و هر چند، در این استعمال، مصداق آن نیز، محدودتر می‌شود، اما باز، کمتر، مسأله‌ای هست که بی رابطه با آن باشد. کسی را بازداشت می‌کنند. پس از معطلی‌ها و بگو مگوها، آخر الامر، از او می‌خواهند: تعهد بسپارد که در «سیاست» دخالت نکند. متهم، هر چه سوابق اعمال و اقوال خود را مرور می‌کند، چیزی نمی‌یابد که آنرا به‌عنوان «دخالت در سیاست» بشناسد جز اینکه: چندی قبل، دم دکان بقالی، درباره‌ی گرانی قیمت پیاز و سیب‌زمینی، داد و قال کرده است. پس در ورقه‌ی تعهد می‌نویسد: متعهد می‌شوم که: بعد از این، درباره‌ی نرخ سیب‌زمینی و پیاز، بحثی نکنم. این نقل، اگر شوخی هم باشد، در واقع، سهمی هم، از جدّی بودن را دارد. زیرا حکومتها، نسبت به همه‌ی گرفتاریها و نابسامانیهای جامعه، مسؤولیت تلاش برای رفع و اصلاح در حدّ امکان را دارند، بنابراین، شکوه‌ها و انتقادهای افراد «خوش نیت» - که معمولاً درباره‌ی همین موضوع است - به حکومتها بر می‌گردد و برمی‌خورد. ولی با این حال هم، به دلیل مستقیم یا غیرمستقیم بودن ارتباطها، می‌توان مفهوم «فعالیت سیاسی» را، مشخص‌تر کرد. در اینجا، من، چند نکته را، یادآوری می‌کنم که، به جهت «در مرحله‌ی اوائل دعوت بودن»، باید: اوّل - از آنچه روش و کار و خاصّ دستگاه‌های سیاسی حکومت در مقابل گروه‌های سیاسی، و یا خاصّ گروه‌های سیاسی در برابر حکومت است، اجتناب کنید؛ و کارتان، مانند کار یک مؤسسه‌ی غیرسیاسی - مثلاً: فرهنگی - باشد، جز در حدّی که قبلاً اشاره شد. اگر اقدامی خارج از آن محدوده، لازم باشد، بوسیله‌ی «ملاقاتچی»، به بنده اعلام فرمائید تا رأیم را بیان کنم. دوّم - اگر تکلیفی، متوجّه کسی شد، وظیفه‌ی امر و نهی معهود دینی را در حدود مرحله‌ی اوّل آن، انجام دهد. سوّم - در صورت داشتن صلاحیت، و به شرط لزوم، به سؤالهای سیاسی، جواب دهید. چهارم - از بحثهای سیاسی «مباح» حذر شود. و آنچه لازم باشد، به روشی منطقی باشد، نه جدالی متداول؛ و به ترتیبی که اشاره شده. اما تبیین صورتهای تفصیلی همین

چند نکته، و نیز بیان مسائل دیگر در این باره، به عهده‌ی شوری است. وَالْخَيْرُ كُلُّهُ، بِيَدِ اللَّهِ. و خیرهای دنیا و آخرت را برای همه‌تان آرزو می‌کنم.

برادر خیرخواه و دلسوزتان : احمد – روز مبارک دوازدهم ربیع الاول

سال ۱۴۱۱ - ۶۹/۷/۱۱